

یکی از موضوعاتی است که در جامعه ما باید همواره مورد تحقیق قرار گیرد و همان‌گونه که رهبر نظام فرموده‌اند، حرکتی اساسی در جهت احقاق حقوق زنان در جامعه اسلامی صورت گیرد ولی این حرکت باید بر مبنای اسلامی بنا شده و هدف اسلامی داشته باشد و نباید از نظر دور داشت که پاره‌ای به آنچه تعالیم اسلامی دربردارد، تجاهل می‌کنند و خواهان تقلید و تطبیق با غرب هستند و هر آن چه را از دین، درباره حقوق خانواده و زن وارد شده، کهنه و ناشی از شرایط خاص مکه و مدینه بیش از هزار سال پیش می‌انگارند غافل از محرومیتی که جامعه غربی دچار آن بوده و برای رهایی از آن، تلاش‌هایی در غرب کرده‌اند که به نتیجه‌ای جز تفریط از سوی دیگر نرسیدند که به‌نوبه خود، محرومیت‌های ویژه و جدیدی را به دنبال داشته است:

«در سال ۱۸۶۶ میلادی زنان انگلیس با ارسال طوماری با بیش از ۱۵۰۰ امضاء به پارلمان بریتانیا خواستار حق رأی گردیدند - در حالی که زنان مسلمان در عصر پیامبر(ص) در پیمانهای سیاسی شرکت می‌جستند - این دادخواست زنان مورد اعتنای پارلمان قرار نگرفت ولی سازمان‌دهندگان آن سال بعد «جامعه ملی حق رأی زنان» را تأسیس کردند و اعضای آن به «خواه‌آه‌ان حق رأی زنان»

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

# زن در حقوق خانواده

## (ارث - طلاق - حضانت)

دکتر سید احمد میرخلیلی

کتاب نقد • سال سوم • شماره دوازده •



این جریان اواخر قرن هیجدهم توسعه بیشتری یافت و به شکل طرفداری از حقوق زنان در برابر مردان در تمام عرصه‌های زندگی تبدیل شد تا اینکه در سال ۱۹۷۹ میلادی منجر به تدوین «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد گردید و روح اصلی حاکم بر این کنوانسیون، تساوی مطلق و از جمیع جهات بین زن و مرد، تشابه و همانندسازی همه جانبه احکام بدون توجه به جنسیت است. جوامع غربی از افراط به تفریط می‌گیرند و بعد از قرن‌ها محرومیت اجتماعی بسیار زیاد زنان بدون در نظر داشتن تفاوت‌ها و توانائی‌های روحی و جسمی زن و مرد، شعار آزادی و برابری سر می‌دهند و هر گونه اختلاف حقوقی را امتیازی برای مرد و تضعیف حقوق زن می‌پندارند اما اسلام از قرن‌ها پیش، ارزش انسانی زن را برابر مرد دانسته و می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ (۲)

خداست که همه شما - زن و مرد - را از یک جان و روح آفرید.

در همه مواردی که ارزش و شخصیت انسانی ملاک قانون‌گذاری بوده است اسلام، برای زن و مرد، حقوق



[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

## ۱- عقیده و ایمان

قرآن کریم بارها تصریح کرده است که زن و مرد در عقیده و ایمان، مساوی هستند و هیچ‌گونه برتری یا تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد بلکه ملاک، برتری از حیث ایمان است. (۳)

## ۲- ثواب و عقاب

زن و مرد در انجام کارهای نیک، آزاد و از پاداش کار خویش، به یکسان، بهره می‌جویند همان‌گونه که برای سرپیچی از فرامین الهی، یکسان کیفر می‌گردند. خداوند کریم می‌فرماید:

و من يعمل من الصالحات من ذکراً و انثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیراً (۴)  
هر کس درست رفتار کند، چه زن مؤمن و چه مرد مؤمن، اهل بهشت خواهند بود و از هیچ‌یک کمترین حقه‌کشی نخواهد شد.

بنابراین زن و مرد در تکالیف و حقوق معنوی و ارزشی، یکسانند و یکسان پاداش و کیفر می‌بینند.

## ۳- مالکیت و تصرفات مالی

از نظر اسلام، زن و مرد از نظر مالکیت و تصرفات مالی، از برابری کامل برخوردارند و همان‌گونه که مرد میتواند به معاملاتی نظیر خرید، فروش، صلح و رهن و ... دست زند زن نیز می‌تواند مستقلاً هرگونه تصرفی که بخواهد در اموال خود بنماید یا تجارت و معامله، تولید و توزیع و مصرف کند و هیچ‌کس نمی‌تواند بدون اجازه زن، در اموالش تصرف کند بنابراین در اسلام، زن از استقلال کامل اقتصادی برخوردار است. خداوند می‌فرماید:

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ. (۵)

مردان از آنچه کسب می‌کنند، بهره می‌برند. زنان نیز عیناً از آنچه کسب کنند، بهره می‌برند.

## ۴- تعلیم و تربیت

اسلام حق تعلیم و لزوم آموزش را برای مرد و زن، هر دو فرض و واجب می‌شمارد. پیامبرگرامی در این باره می‌فرماید: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة». (۶)

در احادیث بسیاری بر ضرورت تعلیم و یادگیری علم و دانش برای زنان مسلمان تأکید شده است و تا آن جا



## ۵- ازدواج

اسلام آن چه برای زندگی سعادت‌مند دنیوی و اخروی زن لازم است به او ارائه کرده و در امر ازدواج نیز به او آزادی کامل بخشیده بگونه‌ای که بدون جلب رضایت و اذن او پیوند زناشویی، اعتباری ندارد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «تستأمرُوا البکر و غیرها و لَأُتْکَحَ إِلَّا بِأَمْرِهَا».<sup>(۸)</sup>

با زنان چه باکره و چه غیرباکره در امر زناشویی مشورت کنید و با آنان پیوند زناشویی نبندید مگر به خواست خودشان».

## ۶- اشتغال

اسلام عزیز با اشتغال زنان به اعمال و وظایفی که با کرامت و شرافت زنان، منافات نداشته باشد و آن را به ابتدال نکشاند، مخالفتی ندارد بلکه آنان نیز همانند مردان در انتخاب شغل از آزادی کامل برخوردارند.<sup>(۹)</sup>

علی‌رغم برابری کامل ارزش انسانی زن و مرد، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که عدم ملاحظه آنها در قانونگذاری، خود باعث ستم به آنهاست و عدالت اقتضا می‌کند هریک به تناسب توانایی‌ها و ناتوانی‌های خود، از حقوق متناسب و متعادل برخوردار شوند اضافه بر آن که تساوی کامل حقوق زن و مرد بدون توجه به تفاوت‌های آن دو، خلاف عدالت و حکمت آفرینش دوگانه آنان است. به همین سبب هرگونه تلاشی که برای تساوی کامل زن و مرد صورت گرفته است به شکست انجامیده و در پاره‌ای از کشورهای غربی که پافشاری بیشتری در این زمینه انجام شده موجبات نارضایتی خود زنان را فراهم آورده است.<sup>(۱۰)</sup>

از سوی دیگر با آن که زنان در غرب بر روی کاغذ، به حقوق نسبتاً برابری دست یافته‌اند ولی عملاً هیچگاه تعداد زنان بعنوان مثال در مسؤولیتهای دولتی و مراکز اقتصادی با مردان برابر نیست و اصلاً نسبت به جمعیتشان در شئون مختلف اقتصادی و فرهنگی و ... شرکت داده نشده‌اند.<sup>(۱۱)</sup>

آمار<sup>(۱۲)</sup> نشان می‌دهد که راه افراطی که غرب در برابر زن و مرد پی‌گرفته، جز آن که خانواده را متزلزل ساخته، ارمغان دیگری نداشته و تنها اسلام است که قرن‌ها پیش از این عدالت و آزادی همراه با حفظ کرامت و



با وجود برتری قوانین اسلامی، برای رفع مشکلات و احیای تعالیم اسلامی درباره احقاق حقوق زنان عملاً راهی دراز در پیش است و با آن که مصلحان و نیک‌اندیشانی با تکیه به مبانی اسلامی در جهت احیای شخصیت زنان و ارزش‌های والای اسلامی گام‌هایی برداشته‌اند و با تکیه بر جامعیت و تمامیت فقه شیعه، براساس مبانی مسلم مذهب در صدد حل مشکلات - با استفاده از تجربه دیگران و توجه به شرایط خاص زمان و مکان و نیازهای جامعه امروزی - برآمده‌اند برای اجرای کامل قوانین اسلامی و تعالیم ارزشمند آن درباره زنان همتی بیش‌ازپیش لازم است.

از جمله موضوعات بایسته تحقیق، جایگاه زن در حقوق خانواده است و ما مسأله میراث زن، طلاق و حضانت را به بوته بررسی می‌گذاریم.

## ۱- میراث زن

مسأله ارث در اسلام در راستای دیگر تأسیسات فقهی نظیر مهریه، نفقه، دیه عاقله و ... شکل گرفته و با توجه به نظام کلی اسلام که سخت پایبند به حفظ خانواده و تداوم آن است وضع شده است.

قانون ارث در اسلام بر پایه عدالت اجتماعی، قانون‌گذاری شده و در آن مسؤولیتهای اجتماعی و خانوادگی هر یک از زن و مرد رعایت شده و اگر از درون نظام حقوقی اسلام به ارث نگاه شود، سهم زنان که هیچ مسؤولیت مالی بر دوش ندارند، کاملاً منصفانه و ضامن کرامت و عزت زن مسلمان است.

میراث در تازی بر وزن مفعال یکی از وزن‌های اسم آلت است همانند واژه‌های میزان و میعاد. گاه میراث به معنای مصدری به کار گرفته می‌شود و گاه نیز به معنای اسم مفعول.

الف - هرگاه مصدر بکار رود مصدر فعل (ورث، یرث، وراثه و میراثا) است و دارای دو معنا است:

۱- بقاء و دوام      ۲- انتقال

میراث در اصطلاح شریعت به دو معنا اطلاق می‌گردد:

۱- مال یا حقی که پس از مرگ شخص به بازماندگانش می‌رسد.

۲- استحقاق بازماندگان بر دارایی متوفی.



## تاریخچه

از زمانی که بشر، مالکیت را درک نمود و زندگی جمعی پاگرفت هرکس از جهان رخت برمی‌بست، اموال و دارائی او به تصاحب دیگران در می‌آمد.

در تمدنهای اولیه، این مصادره، تابع زور و زورمداری بوده و هرکس نیرومندتر بود اموال شخص مرده را به تصرف خود درمی‌آورد و افراد ضعیف و ناتوان از جمله زنان و کودکان را محروم می‌ساخت. یونانیان تمدن شکوفایی داشتند، ارسطو و افلاطون که از مشاهیر آن تمدن هستند، زنان را آفریده‌ای می‌پنداشتند که تنها

برای خدمت به مرد و دوام نسل بوجود آمده و شخصیتی بین انسان و حیوان دارد. (۱۳)

بعدها یونانیان، رومیان نیز که تمدن درخشانی داشته‌اند، زنان را همانند دیگر اموال، ملک مرد به حساب می‌آوردند و موجوداتی ناقص و ضعیف‌الاراده می‌انگاشتند. (۱۴)

یهودیان تنها زمانی به



اعراب جاهلی، دنباله‌رو مناسبات پیشین خود بودند و برپایه آداب و رسوم خود به زنان، کودکان و افراد ناتوان، ارث نمی‌دادند زیرا زنان به خانواده‌های شوهران خود تعلق داشتند و ارث‌بری آنان موجب ضعف خانواده و تقویت مالی خانواده دیگری می‌شد اضافه بر آن که توان حمل سلاح و دفاع از عشیره و قبیله را نداشتند و همانند کودکان و افراد ناتوان می‌بایست تحت حمایت و مراقبت قبیله باشند. (۱۶)

### اسلام و میراث زن

در زمان ظهور اسلام و نزول قرآن کریم، محرومیت زنان از ارث در میان همه اقوام و ملل بشری در سطح دنیا وجود داشت و زن به هیچ یک از عناوین همسر، مادر، دختر و یا خواهر، ارث نمی‌برد. اسلام در زمینه ارث، انقلاب بوجود آورد و اولین نظام حقوقی جهان بود که به زنان، حق ارث عطا کرد (۱۷) و تمام قوانین ظالمانه دوران جاهلیت را که برپایه اعتقادات و آداب و رسوم قبیله‌ای بود، منسوخ نمود. در دوران جاهلی، نه تنها به زن، ارث نمی‌دادند بلکه بدون توجه به رضایت او، همانند دیگر اموال متوفی به ارث می‌بردند. این قانون جاهلی به وسیله قرآن کریم، منسوخ شد:

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كُرْهًا (۱۸)

ای اهل ایمان، برای شما حلال نیست که زنان را (مانند جاهلیت) به اکراه به میراث گیرید.

محرومیت زنان، کودکان و افراد ناتوان از ارث نیز در آیه شریفه دیگری، نفی و منسوخ شد:

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا

این آیه شریفه علاوه بر نسخ قوانین جاهلیت، حکم کلی و قاعده و سنتی جدید را تشریح فرمود که تا آن زمان در ذهن مسلمانان، غیرمأنوس بوده است چرا که مسأله وراثت، آن‌گونه که در اسلام، تبیین شده، هیچ نظیری نداشته و عادات و رسوم جوامع بشری همیشه براین بوده که عده‌ای ارث برند و عده‌ای دیگر محروم باشند ولی در این آیه شریفه، تأسیس یک قانون و قاعده کلی است که هیچ تخصیصی و تقییدی برنمی‌دارند و



اضافه بر آن که به نظر شیعه - نظر به عمومیت آیه شریفه - "تعصیب" که سبب برتری مردان طبقه بعدی بر زنان آن طبقه می‌گردد، باطل است زیرا در هر طبقه که مردان، ارث برند، مطابق آیه شریفه، زنان نیز باید از ارث، بهره برند و اگر فرزند پسر، مانع طبقه بعدی است، فرزند دختر نیز چنین است و از این حیث تفاوتی بین زن و مرد نیست.<sup>(۱۹)</sup> به حکم قرآن، به زنان که تا آن زمان، نه تنها حق ارث نداشتند بلکه خود، جزء اموال به میراث گذاشته، به حساب می‌آمدند، حق ارث داده شده و به دنبال آن به او، حق تصرف در اموال - همانند مردان - عطا شد، چه زن، شوهر داشته باشد و چه نداشته باشد در هر حال از نظر اسلام، مستقلاً زن، حق تصرف در اموال خویش را دارد و هیچ ولایتی برای شوهر بر اموال زن نیست.

زنان در نظام اسلامی با عناوین مختلفی از ارث بهره‌مند می‌گردند:

۱- نصیب زن از ارث، به عنوان همسر:

وَمَنْ الرُّبْعَ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ وَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّلُثُ (۲۰)

و اگر شما را فرزندی نبود پس از انجام وصیتی که کرده‌اید و پس از پرداخت وامهائتان، یک چهارم میراثتان از آن زنانان است و اگر دارای فرزندی بودید یک هشتم آن.

به مجرد انعقاد پیمان زناشویی، زن، دارای حق ارث در اموال شوهر به میزان معین است (ماده ۹۴۰ ق.م.) و هرگاه پیمان زناشویی گسسته شود در طلاق رجعی، تا پایان زمان عده، حق ارث، ثابت است (ماده ۹۴۳ ق.م.) و اگر طلاق در زمان بیماری که به مرگ انجامیده، واقع شود تا یکسال، حق ارث، باقی است (ماده ۹۴۰ ق.م.).

۲- نصیب زن از ارث، به عنوان فرزند:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي (۲۱)

خدا درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم پسر، برابر سهم دو دختر است.

هرگاه دختر تنها فرزند خانواده باشد تمامی ترکه به او می‌رسد و اگر فرزندان، همگی دختر باشند، اموال به صورت مساوی بین آنان تقسیم می‌گردد ولی اگر متفاوت باشند پسر، دو برابر، ارث می‌برد (ماده ۹۰۷ ق.م.).





حکمشان حکم کسی است که به وسیله او به میت، متصل می‌گردند بنابراین پسرزادگانی که دختر باشند دو سهم می‌برند و دخترزادگان، هرچند پسر باشند، یک سهم دارند.

۳- نصیب زن، به عنوان مادر

وَلَا يُوْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسَ مِمَّا تَرَكَ اِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَاِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ اَبُوهُ فَلَا مِمَّ التُّلُثُ  
فَاِنْ كَانَ لَهُ اِخْوَةٌ فَلَا مِمَّ الشُّدُسَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا اَوْ دِيْنٍ (۲۲)

و اگر مرده را فرزندی باشد، هر یک از پدر و مادر، یک ششم میراث می‌برد و اگر فرزندی نداشته باشد و میراث بران، تنها پدر و مادر، باشند مادر یک سوم دارایی می‌برد اما اگر برادرانی داشته باشد سهم مادر پس از انجام وصیتی که کرده و پرداخت وام او، یک ششم است.

هرگاه برای متوفی، وارث دیگری جز پدر یا مادر نباشد، تمام ارث از آن اوست (ماده ۹۰۶ ق.م) و هرگاه پدر و مادر با فرزند، جمع باشند برای هر یک از پدر و مادر، یک ششم است و اگر حاجبی برای مادر نباشد و پدر و مادر با هم باشند یک سوم اموال را مادر به ارث می‌برد (ماده ۹۰۸ ق.م).

بنابراین سهم مادر، نه تنها کمتر از سهم پدر نیست بلکه گاهی، از سهم پدر هم بیشتر است (۲۳) و شاید همانگونه که علامه طباطبایی می‌فرماید:

از آن جهت که مادر از نظر رحم به فرزند، چسبیده‌تر است و تماس و برخوردش با فرزند، بیشتر از تماس و برخورد پدر است، اضافه بر آن که مادر در حمل، وضع، حضانت و پرورش فرزند، رنج بیشتری را تحمل می‌کند و شارع مقدس خواسته است جانب مادر را غلبه دهد و او را شایسته احترام بیشتری نسبت به پدر معرفی کند. (۲۴)

۴- نصیب زن، به عنوان خواهر

وَ اِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً اَوْ اِمْرَاَةٌ وَاَخٌ اَوْ اُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ فَاِنْ كَانُوا اَكْثَرَ مِنْ  
ذٰلِكَ فَهَمَّ شُرَكَاءُ فِي التُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا اَوْ دِيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ (۲۵)

و اگر مردی یا زنی بمیرد و میراث بر وی، نه پدر باشد و نه فرزند او، اگر او را برادر یا خواهری باشد هر



اگر متوفی، خواهری، تنها دارد، همه اموال از آن خواهر است (ماده ۹۱۷ ق.م) و اگر متوفی تنها منسوبین از طریق مادر دارد، بین آنها بالتسویه، تقسیم می‌گردد (ماده ۹۱۹ ق.م) و اگر منسوبین ابوینی یا پدری داشته باشد ارث مرد، دو برابر است (ماده ۹۲۰ ق.م) و اگر تنها برادرزادگان و خواهرزادگان باشند، برای آنان سهم کسی است که بواسطه او ارث می‌برند هرچند خواهرزادگان، پسر و برادرزادگان، دختر باشند دختران، پیش از پسران می‌برند (ماده ۹۲۲ ق.م).

### تفاوت حکم ارث

پس روشن شد که اسلام، احکام ارث را تنها براساس مرد یا زن بودن، وضع نکرده بلکه براساس مسئولیت مالی و موقعیتی است که این دو در خانواده دارند و ملاحظه مسئولیت‌ها و تکالیفی است که بردوش آنان نهاده شده است و لذا در پاره‌ای از موارد، زن بیش از مرد، سهم می‌برد.

بنابراین، سهم ارث متفاوت با نظرگاه کلی اسلام نسبت به خانواده، تقسیم وظایف و مسؤولیتها، سازگار و عادلانه است و اینک به مهمترین اشکالاتی که در این خصوص به فقه اسلام شده است، اشاره می‌کنیم:

اشکال ۱- آیه شریفه **لِّلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىٰ** کاشف از نگاه مردانه شریعت به نظام ارث است و حکایت از آن دارد که در شریعت اسلام، شخصیت زن، نصف شخصیت مرد به حساب می‌آید. (۲۶)

پاسخ: اول) اسلام در تمامی مواردی که شخصیت انسانی، ملاک قانون‌گذاری است، حقوق کاملاً یکسانی برای زن و مرد وضع کرده است همچون آزادی درایمان، ثواب و عقاب، تعلیم و تربیت، شغل، ازدواج و غیره.

دوم) قوانین ارث براساس موقعیت اجتماعی و خانوادگی زن و مرد تنظیم شده و ملاک تنها زن یا مرد بودن نیست و این گمان که همیشه زن صرفاً بخاطر جنسیت، نصف مرد، ارث می‌برد ناشی از بی‌دقتی در احکام ارث است زیراگاه سهم ارث آن دو مساوی است مانند سهم پدر و مادر وقتی با فرزند، جمع باشند که پدر و مادر، یکسان ارث می‌برند و یا میت، تنها منسوبین به مادر داشته باشد و ... و گاه سهم



سوم) حکمت تفاوت میراث زن و مرد توسط ائمه علیهم السلام (۲۷) بیان شده است و این انتقاد، سابقه هزار ساله دارد. اندیشمندان مسلمان بارها و بارها به آن اشاره کرده‌اند که در نظام اسلامی به جهت مسؤلیت‌های اقتصادی و اجتماعی که برگردن مرد نهاده شده است همانند مهریه، نفقه، شرکت در جهاد، پرداخت دیه از سوی عاقله و امثال آن، در پاره‌ای از موارد برای مرد، سهمی دو برابر در نظر گرفته شده که اگر این سهم با آن مسؤلیت‌ها سنجیده شود این نصیب مرد است که به نصف نصیب زن می‌رسد و این مرد است که فریادش باید بلند شود. (۲۸)

چهارم) احکام ارث به لحاظ مصلحت‌های اجتماعی، وضع شده و در مواردی که مصلحت اقتضا کند یا شخص خود تمایل داشته باشد که بازماندگانش به یک اندازه از اموال او بهره‌برند می‌تواند از حق وصیت خود برای تسهیم سهام و برابری آن استفاده کند.

پنجم) ملاک برتری در اسلام، کرامتی است که به تقوا به دست می‌آید. برتری به اموال و دارایی نیست. اگر مرد از تقوای بیشتر برخوردار باشد از زن، برتر است و اگر زن با تقواتر باشد، او برتر است و سهم الارث در اسلام، ارزش نیست بلکه مسؤلیت‌آور است. و نمی‌تواند بیان‌گر شخصیت زن از دیدگاه اسلام باشد. (۲۹)

اشکال ۲- اسلام باید با زندگی جدید و تمدن حاکم بر جهان همراه گردد تا از قافله عقب نماند و گرنه اخلاق عمومی، سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بشر که تخمه فعال بسیاری از نظام‌های حقوقی را برهم زده و دولت‌ها را ناچار به برابر ساختن حقوق زن و مرد نموده‌اند، واکنش‌های نامطلوبی به بار می‌آورند. از این رو بر فقها لازم است برای برابری ارث زن و مرد چاره‌اندیشی کنند و با انجمن‌های دفاع از تساوی حقوق زنان دم‌ساز گردند. (۳۰)

پاسخ: اول) نباید تحولات اقتصادی و رشد علوم تجربی در غرب را دلیلی بر رشد و درک صحیح آنان از علوم انسانی و حقوق بشر تلقی کرد. این تحول حقوقی در غرب را زنان مدیون نیازهای اقتصادی و صنعتی قرن هیجده و نوزده میلادی هستند نه آن‌که تحقیقات جامعه‌شناختی سبب این دگرگونی

دوم) آمارها نشانگر مصائب و مشکلاتی هستند که افراط غربی در این زمینه بدنبال داشته است. حتی پاره‌ای اندیشمندان غربی، بر برتری نظام اسلام بر نظام‌های حاکم بر غرب، اعتراف کرده‌اند و تنها راه نجات غرب را از بحران اخلاقی و رهایی از بی‌بندباری جنسی، پناه آوردن به قوانین اسلامی برشمرده‌اند. (۳۲)

**اشکال ۳- قوانین ارث به اقتضای شرایط زمانی و مکانی صدر اسلام، تنظیم شده که امروزه دگرگون شده و لازم نیست که اعتقاد به جاودانه بودن همه احکام و قوانین داشته باشیم زیرا با دگرگون شدن شرایط، حکم نیز دگرگون می‌شود به‌عنوان نمونه در خانواده‌های پرجمعیت پیشین سهم زن به‌عنوان همسر با خویشان نسبی در تعادل بود در حالی که در خانواده‌های کم جمعیت کنونی سهم زن بسیار اندک است. (۳۳)**

پاسخ: اول) شکی نیست که پاره‌ای از احکام، تابع مصالح موقت‌اند و به اقتضای شرایط زمانی و مکانی، جعل می‌گردند همانند احکام حکومتی. ولی اجماع مسلمانان بر این است که آیات ارث از آیات محکّمات قرآن است و احکام آن زمان بردار نیست و هیچ‌گونه مقید نشده است. (۳۴)

دوم) احکام مربوط به ارث زن و مرد، بر اساس مسؤولیت‌هایی است که برعهده هر یک نهاده شده و قرابتی که شخص با میت دارد، می‌باشد. به عبارت دیگر حکمت‌های مربوط به قوانین ارث، زمان بردار نیست.

سوم) اگر احکام ارث، احکام امضایی بود باید همانند احکام دوره جاهلی با اندک تفاوتی جعل می‌شد در حالی که انقلاب حقوقی اسلام در این زمینه در نوع خود، بی‌نظیر بوده و به تأیید تمامی مورخان و مفسران، موجب حیرت و اعتراض مردم واقع شده است. (۳۵)

**اشکال ۴- ما در عصری زندگی می‌کنیم که زنان همانند مردان در اجتماع سهم هستند و در نان‌آوری و تأمین مایحتاج زندگی و خلاصه اقتصاد خانواده و کشور سهم برجسته‌ای دارند و از موقعیت اجتماعی برابر گاه برتر برخوردارند. زمانی که زن در خانه می‌نشست و از تأمین مایحتاج زندگی معاف بود، گذشت. (۳۶)**

خانوادگی، گاه زنان پایه‌پای مردان در خارج از منزل



به کار مشغولند و در تأمین اقتصاد خانواده نقش دارند و شراکت آنان در امور مربوط به زنان و مطابق با شأن آنان امری پسندیده است ولی هرگز از نظر اسلام، زنان ملزم به تأمین مخارج زندگی خود و خانواده نیستند اضافه برآن که می‌توانند تمامی درآمد خود را

پس‌انداز کنند و این وظیفه مرد است که زن را تأمین کند گرچه

نادار و زن، دارا باشد. البته زنانی که تخصص ویژه‌ای کسب کرده‌اند و جامعه نیاز مبرمی به آنان دارد برای اجتماع کنونی مفیدند و در واقع علاوه بر کمک به اقتصاد خانواده در تعالی و پیشرفت جامعه نیز نقش دارند اما زنان دیگر علاوه بر آن که کارشان در خارج از منزل بر مشکل بیکاری نیروی کار و مردانی که مسئول تأمین زنان و خانواده‌اند، می‌افزاید، مقرون به صرفه نیست و در پاره‌ای از موارد موجب از هم پاشیدگی خانواده و انحراف افراد و تضییع حقوق کودک و حتی خود زن است. حکمت تعیین سهم ارث در نظر اسلام، پابرجاست زیرا در صورتی کرامت و عزت زن مسلمان حفظ می‌شود که از لحاظ مالی، تأمین باشد و از روی ناچاری به کاری که با کرامت و شرافت او در تضاد است تن در ندهد و این وقتی تضمین می‌شود که ملزم به شراکت در امور اقتصادی خانواده نباشد هرچند در صورتی که توانایی داشته باشد میتواند باری از دوش شریک زندگی خود بردارد و اسلام مانع اشتغال زنان نیست.

اشکال ۵- با سست شدن علاقه‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای، دیگر زن پیوند ناهمگونی از قوم دیگر بر خانواده و بیگانه‌ای نیست که با پیوند زناشویی به خانواده اصلی، متصل باشد و با مرگ طرف قرارداد شوهر، از ستون اصلی خانواده جدا شود و آن تعصبات قومی که مانع ارث بردن زن بود، از بین رفته است. (۳۷)



خانواده، احترام می‌گذارد هرگز زن را پیوندی ناهمگون به خانواده شوهر به حساب نمی‌آورد و پیوند میان زن و شوهر را بسیار زیبا بیان می‌کند **هِنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَاَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ** (۳۸) خداوند کریم در جمله‌ای کوتاه بسیار زیبا و رسا علاقه جسمی و روحی زن بیان داشته است همان‌گونه که لباس بدن را می‌پوشاند و باید اندازه قامت انسانی باشد نه کوتاه، نه بلند، نه گشاد و نه تنگ، زن و مرد هم راز یکدیگر را می‌پوشانند و هرکدام در دیگری ذوب می‌شوند بدون کم و زیاد بدون برتری و تفاخر بنابراین هر دو یک روح‌اند اندر دو بدن بلکه یک روح و یک جسم‌اند و لذا باید هرکدام حافظ منافع دیگری نگهبان جان و اسرار او باشند و برای هر یک حقوق و تکالیفی است و **لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ** (۳۹) چنین نگرشی نسبت به خانواده در هیچ یک از ادیان دیگر اعم از الهی و غیرالهی وجود ندارد. (۴۰) بنابراین اسلام هرگز زنان را سربار، مصرف‌کننده و اجیر به حساب نیاورده بلکه برای زن، شخصیتی همسان با مرد قائل است و نقشی که زن در خانواده ایفاء می‌کند همانند مرد بلکه بالاتر است. احترام و اکرام او، دلیل بر بزرگی و بزرگواری، و اهانت به او، دلیل پستی دانسته شده است. همواره در اسلام، توصیه به رفتار نیک با زنان شده و هرگز به اندازه‌ای که توجه به زن و سفارش زن به مرد شده، سفارش مرد به زن نشده است. بنابراین هرچند ممکن است انتقاد مزبور به فرهنگ‌های دیگری وارد باشد ولی نمی‌تواند به اسلام وارد باشد. غفلت از آیات قرآن کریم و آن همه روایات متواتر سبب بیان این ایراد شده است. زن مسلمان هیچگاه از کمی و کاستی قوانین الهی شکایت ندارد بلکه از بی‌عدالتی‌های موجود در جامعه و از رفتار ناشایست و غیراسلامی پاره‌ای از مردان شکایت دارد و بعبارت دقیقتر، از عدم اجرای قوانین اسلامی، ناراضی است. اضافه بر آن‌که تساوی در مسأله ارث همانگونه که از پاره‌ای نظرها نیز بدست آمد مشارکت در تأمین مخارج زندگی مشترک را بدنبال دارد و اگر این امر تحقق یابد و تأمین مخارج بر زنان نیز لازم شود لازمه‌اش آن است که زنان برای لقمه‌ای نان و تأمین معاش تن به کاری دهند که با شرافت و کرامت آنان سازگار نباشد و خدا می‌داند چه مظلومی بر زن و چه مفاسد اجتماعی و اخلاقی و خانوادگی بدنبال دارد ولی اگر نظام اسلام رعایت شود لزومی در استثمارکار زنان برای تأمین معاش نیست مگر آن‌که خود بخواهند و توانایی کافی داشته باشند. همچنین جلوی سوء استفاده از کار زنان بسیاری گرفته می‌شود. بنابراین اخلاق عمومی، اقتضا





احکام - نظیر حکم عده - با آن چندان تفاوتی ندارد با این وجود در امور زیر متفاوتند:

- ۱- فسخ، حقی است که می‌تواند برای زن و مرد ثابت شود و اختصاص به مرد ندارد.
- ۲- فسخ بعد از ثبوت برای اعمال آن هیچ شرط خاصی نظیر این که زن، حیض نباشد و یا تشریفات خاصی همانند حضور دو شاهد عادل، لازم نیست (ماده ۴۴۹ ق.م) و (ماده ۱۱۳۲ و ۱۱۴۰ ق.م).
- ۳- بعد از فسخ، حق رجوع در زمان عده زن، وجود ندارد و به تکرار فسخ، حرمتی ایجاد نمی‌شود.
- ۴- فسخ در نکاح دائم و موقت، جاری است ولی طلاق تنها در نکاح دائم است. (۴۴)

## تاریخچه

در تمدنهای بدوی بیشتر پیمان زناشویی به صورت موقت صورت می‌گرفته است و آثار آن هنوز در برخی از قبایل آفریقایی و سیاهپوستان آمریکایی و اسکیموها وجود دارد این نوع از پیوند زناشویی پس از گذشت زمان نیازی به تشریفات خاصی برای جدایی زن از شوهر ندارد هرچند در صورت تمایل آن دو قابل تمدید است. (۴۵)

در تمدن سومریها - چهار هزار سال قبل از میلاد این - حق مطلقاً تنها بدست مرد سپرده شده و اگر زن خواهان رهایی از پیمان زناشویی می‌شد به مجازات - غرق شدن در آب - محکوم می‌شد. (۴۶)

در تمدن بابل - سه قرن پس از تمدن سومریها - و قوانین حمورابی، پیمان زناشویی بر پایه روابط موقت و زودگذر بنا نمی‌شد و اگر خطای زن، ثابت می‌شد خطایی که شرافت مرد را لکه‌دار می‌ساخت به مرگ محکوم می‌گردید و یا به جهت سوءرفتار و جرأت‌بر تقاضای طلاق مجازات می‌شد. (۴۷)

در تمدن یونانی، مرد حق داشته است هر وقت بخواهد بدون هیچ عذری زن را رها سازد، یا آن که او را به هرکس که بخواهد ببخشد و یا آن که برای پس از مرگ وصیت کند. (۴۸)

در تمدن هند پیمان زناشویی سه مرحله گذرانده است:

- ۱- در مرحله اول پیمان زناشویی به صورت جمعی برگزار می‌شده است جمعی با جمعی دیگر روابط زناشویی داشتند بدون اینکه روابط افراد محدود به فرد خاصی باشد.





۲- در مرحله دوم و در عصر مادرسالاری، فقط زن، حق طلاق داشت.

۳- در مرحله سوم و دوران پدرسالاری طلاق محدود به مواردی شد که خیانت همسر ثابت می‌گردید و یا

توافق هر دو طرف حاصل می‌شد.<sup>(۴۹)</sup>

در شریعت یهود به مجرد اینکه مرد از زنش ناراضی باشد مطلقاً می‌تواند او را رها سازد. پیوند زناشویی به

مجرد نیت، قابل گسست است و نیازی به اثبات و ابراز نیست، شرایط و تشریفات خاصی ندارد با این وجود به

مردم توصیه شده تنها به هنگام عذر، همسر خویش را طلاق دهند.<sup>(۵۰)</sup>

در دیانت مسیح برای هیچ یک از زن و مرد، حق طلاق وجود ندارد و پیوند زناشویی تنها زمانی قابل

گسست است که زن مرتکب زنا شده باشد<sup>(۵۱)</sup> شاید عدم مشروعیت طلاق در آیین مسیحیت بدین علت باشد

که زن و مرد به حضرت مریم و مسیح علیه السلام اقتداء نکرده و با انعقاد پیمان زناشویی، جرم بزرگی را مرتکب

شده‌اند بنابراین لازم است به پای این عمل ناروا بسوزند و با این بندی که خود برخویشتن نهاده‌اند، عذاب

شوند<sup>(۵۲)</sup> در نتیجه پیوند زناشویی، عملی است نامقدس، و تقدس در رهبانیت است و عدم مشروعیت طلاق

برای مجازات و مکافات است نه حفظ خانواده.

پیوند زناشویی در اسلام همانند قراردادهای دیگر بشر نیست آثاری که بر آن بار می‌شود صرفاً حقوق مادی نیست بلکه پیوندی مقدس است که برای آرامش روح و جسم بشر، لازم و ضروری است. قرآن کریم در آیات بسیاری به آن فرمان داده و افراد بی‌همسر را تشویق بدان کرده است. پیامبر عظیم شأن و ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز بسیار به ازدواج تأکید کرده‌اند و در برانگیختن مسلمانان، از هر وسیله ممکن استفاده کرده‌اند، پیامبر گرامی تأکید می‌کنند که خداوند، یاور کسانی است که به ازدواج، پناه می‌آورند، <sup>(۵۳)</sup> افتخار می‌کنند که ازدواج، سنت اوست و براءت می‌جویند از کسانی که از ازدواج روی گردانند <sup>(۵۴)</sup> و مسلمانان را برحذر می‌دارند از این که بخاطر ترس از فقر و ناداری، تن به ازدواج ندهند. <sup>(۵۵)</sup>

همان‌گونه که در اسلام، ازدواج، امری مقدس و پسندیده است و برای ثبات و پایداری آن تأکید فراوان شده، طلاق، امری ناپسند و نامقدس است و برای جلوگیری از آن از هر وسیله ممکن استفاده شده و از آن در کلمات شارع مقدس، به مبعوض‌ترین حلالها تعبیر شده و امری است که خشم خداوند را به دنبال دارد. بدترین خانه نزد خداوند، خانه‌ای است که به واسطه طلاق، از هم پاشیده باشد. خداوند از کسانی که به طلاق روی می‌آورند، بیزار است و هنگامی که طلاق رخ می‌دهد، عرش خداوندی به لرزه در می‌آید.

اسلام به ازدواج، امر می‌کند و مسلمانان را به تشکیل زندگی خانوادگی، تحریک می‌کند به جهت زندگی سعادت‌مند آرامش فکری، روحی، اخلاقی و جسمی. هرچند انگیزه‌های تشکیل خانواده، بسیار است و می‌تواند عامل درونی و تقاضای فطرت باشد و یا نیاز اقتصادی و ازدیاد نسل، ولی هدف از تشکیل زندگی زناشویی، سعادت انسان است. برای رسیدن به این هدف، اسلام برای تشکیل خانواده، پاکی و دین‌داری، پرهیزگاری و سایر صفات نیک انسانی زن و مرد را با توجه بیشتری مد نظر قرار می‌دهد و بی‌دقتی در امر خطیر ازدواج را شایسته زن و مرد نمی‌داند. با این وجود گاه نظر انسان به خطا می‌رود، دیده، خیانت می‌کند و دل، نیرنگ می‌زند و در نتیجه انتخاب نادرست می‌شود و بداقبالی به شخص روی می‌آورد و در اثناء زندگی زناشویی، اخلاق و رفتار زن و شوهر باهم جور نمی‌آید. در نتیجه بعد از گذشت زمانی، زندگی مشترک بجای آرامش فکری، به سوهان روح و به‌جای سعادت، به شقاوت می‌انجامد و دوستی‌ها به دشمنی مبدل می‌شود تا جائیکه تحمل

هدف اصلی از تشکیل خانواده، امری لازم و ضروری می‌شود به امید آن‌که هر یک از طرفین در پیوند بعدی، سعادت خویش را بیابند. لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرأ. (۵۶)

با آن‌که طلاق در اسلام در وقت ضرورت، مشروع است ولی شارع مقدس برای آن‌که زندگی زناشویی، زود از هم نپاشد و دامنه این گرداب خطرناک به افراد بیگناه دیگر، زیان نرساند، به مجرد این‌که مردی از همسرش ناخرسند باشد، راه طلاق را نشان نمی‌دهد بلکه او را به بردباری و شکیبایی دعوت می‌کند.

وَعَاثِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَمَسِيءٌ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۵۷)

چه معلوم است؟ شاید خداوند خیر و صلاح او را در سازش با همان زن قرار داده باشد. اما اگر امر زناشویی از این اندازه گذشت و به سرپیچی و دلزدگی - عدم تمکین - تبدیل شد باز هم قرآن کریم برای بازگشت به صفا و صمیمیت راهکارهایی پیش روی آنان قرار داده است:

مرحله اول: (پند و اندرز)

وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ:

زنانی را که از ناسازگاری‌شان می‌ترسید، موعظه کنید.

قرآن کریم در وهله نخست، امر می‌کند که به پند و اندرز، روی آورید، چه بسا همین باعث شود که دوباره زندگی زناشویی در مسیر اصلی قرار گیرد و تأمین‌کننده آسایش طرفین شود و بر همسر است که برای پند و اندرز ابتدا از واژه‌های زیبا و دلبرانه استفاده کند و شیوه آرامی در پیش گیرد، با همسر خویش به استدلال برخیزد و با عقل و حکمت او را راضی سازد. اما گاهی اختلاف در خانواده بیش از این رسوخ کرده و با پند و اندرز طرفین قانع نمی‌شوند آن وقت نوبت به مرحله دوم می‌رسد.

مرحله دوم: (ترک بستر و روابط جنسی)

همان‌گونه که گفتیم در پاره‌ای از موارد، نفرت میان زن و شوهر، ریشه دوانده و با پند و اندرز، کاری از پیش نمی‌رود. در اینجا راه حل دوم که ترک بستر مشترک و همخوابگی است برای به راه آمدن طرفین بکار می‌آید. ترک نمودن بستر، نشانه ناراحتی و نارضایتی شوهر از همسر خویش است و چه بسا سبب گردد که هریک به

اسباب ناخشنودی می‌گردد. در این مرحله نیز برطرفین است که ابتدا این عامل بازدارنده را در خانه خویش و دور از انظار دیگران بکار بندند و نباید به غیر از مکان بستر، سرایت دهند. برآنان لازم است در برابر کودکان و دیگران، رفتاری مناسب داشته باشند و نباید استفاده از این راهکار بر رفتار آنان با کودکان تأثیر گذارد. در برابر میهمانان نباید عملی از هریک دو همسر سرزند که دیگری را تحقیر و کوچک شمارد. اگر این راهکار مؤثر نشد نوبت به مرحله سوم می‌رسد.

#### مرحله سوم: تأدیب

اگر بکارگیری پند و اندرز و ترک خوابگاه، سودی نبخشید و زن، بدون عذر شرعی و عقلی، از تمکین در برابر حق شوهر و اداء حق مسلم او، امتناع و لجاجت و ستم کند، نوبت به تأدیب می‌رسد اما نباید این تأدیب به جهت انتقام و اذیت و آزار طرف دیگر صورت گیرد بلکه با عطف و مهری و به جهت اصلاح همسر و اجرای عدالت باشد نباید خود به بیعدالتی دیگری بینجامد و سبب تحقیر و خواری باشد بلکه باید همراه با ادب اسلامی باشد. این تأدیب هر چند جرم محسوب نمی‌گردد ولی نسبت به پیامدهای آن، زوج مسؤول است و حتی دیه کوچک‌ترین خراشی را باید به زن بپردازد. اگر این امور زندگی زناشویی را در مسیر طبیعی خود قرار داد دیگر جایز نیست که بر بکار بستن آنها اصرار ورزید و روا نیست همسر را به جهت کارهای ناشایست قبلی بعد از پشیمانی، سرزنش کرد فان اطعنکم فلا تبغوا علیهنّ سییلاً<sup>(۵۸)</sup>

#### مرحله چهارم: (حکمت)

هرگاه کار زن و شوهر از ناخشنودی بالا گرفت و به سرپیچی از وظایف و نفرت از یکدیگر تبدیل شد و خود نیز از پس اصلاح آن برنیامدند بر خانواده‌های آنها است که با داور و پادرمیانی، آنان را به راه راست هدایت کنند و از زیانهای ناشی از سوء رفتارشان آگاه سازند و بر داوران است که با مهری و رفتاری پسندیده تا حد امکان سعی در صلح و سازش میان زن و شوهر نمایند و اگر توانستند بین آنها صلح و آرامش برقرار نمایند و زندگی دو طرف را به مسیر اصلی خویش بازگردانند خداوند نیز آنان را یار خواهد بود:

ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهما.



این حال، خداوند متعال برای بازگشت به زندگی زناشویی، موانعی بر سر راه طلاق قرار داده است:

۱- باید طلاق در زمان پاکی همسر از خون حیض و هنگامی صورت گیرد که عمل زناشویی صورت نگرفته باشد. این استهمال، بهترین فرصت برای تصمیم‌گیری صحیح است و تأخیر، سبب می‌شود احیاناً خشم‌ها فرو نشینند، فکرها باز شود و تصمیم‌های ناپایدار و برخاسته از امور پیش‌پا افتاده، از بین رود و همانگونه که روانشناسان گفته‌اند فرصت که بهترین علاج برای درمان جدایی است در اختیار دو طرف قرار گیرد.

۲- باید طلاق در برابر دو شاهد عادل انجام گیرد. مؤمنان همیشه برای اصلاح میان مردم پیش‌قدمند چه رسد به هنگامی که از هم پاشیدگی زندگی در میان باشد. از این رو این دو نفر نیز از هیچ نوع فداکاری در این زمینه کوتاهی نخواهند کرد. اضافه بر آن که یافتن دو شاهد عادل که حاضر به شنیدن ندای جدایی باشند وقت زیادی از دو طرف می‌گیرد و زمینه فرو نشستن آتش خشم و کینه می‌شود و ای‌بسا موقعیت را برای صلح پایدار فراهم آورد.

در اسلام پس از انجام تشریفات طلاق نیز راه‌هایی برای بازگشت به زندگی مشترک وجود دارد:

۱- رجوع: بعد از طلاق، تا پایان زمان عده - سه ماه و ده روز در طلاق رجعی - برای مرد و زن، مدتی است که می‌توانند با تفکر و تدبیر دوباره بدون عقد و تحمل هزینه‌های آن و پرداخت مهریه مجدداً به زندگی مشترک بازگردند. گاهی انسان از کرده خویش پشیمان نمی‌شود مگر آن‌که خود را در مقابل عمل انجام شده، احساس کند و عاقبت رفتار خویش را در برابر چشمان مجسم ببیند.

۲- بقاء زن در خانه شوهر: شوهر نمی‌تواند تا پایان زمان عده، همسر خویش را از خانه دور سازد<sup>(۵۹)</sup> و این امر عامل دیگری است که میتواند طرفین را براه آورد و زندگی مشترک را دوباره برقرار نماید.

۳- جواز آرایش برای همسر در این دوران: در زمان عده، زن می‌تواند برای آن‌که شوهر را به خود متمایل سازد، آرایش نماید<sup>(۶۰)</sup> و از هر شیوه ممکن برای بدست آوردن دل او استفاده کند.

در نتیجه، اسلام، اضافه بر آن که طلاق را بدترین حلالها معرفی کرده است از هر وسیله‌ای برای جلوگیری از آن چه قبل از انجام طلاق و چه در هنگام آن و چه بعد از آن استفاده لازم کرده است معذک راه را بر طلاق،



زندگی دیگری را با زوج دیگری از سر گیرند.

چرا اسلام حق طلاق را به دست مرد سپرده است؟ گاه می‌گویند: چرا در شرائط طبیعی، حق جدایی، بدست مرد سپرده شده و او می‌تواند هر وقت که بخواهد پیوند زناشویی را از هم بپاشد ولی زن مجبور به بردباری و ادامه زندگی رقت‌بار خویش است؟ اینان چشمان خویش را بر واقعیت‌های زندگی بسته‌اند. پیوند زناشویی و روابط خانوادگی را نمی‌توان با قانون و مقررات خشک حفظ کرد. آنچه در خانواده باید حاکم باشد اخلاق و رفتار انسانی و اسلامی و محبت قلبی است. در اسلام بارها و بارها بر رفتار نیکو تأکید و به مرد، توصیه شده که به همسر خویش همانند شاخه گلی بنگرد نه آن‌که او را در شرایط سخت قرار دهد: "المرأة ریحانه و لیست بقهرمانه" و پیامبر گرامی (ص) فرموده‌اند:

«بهترین مردم کسانی هستند که با همسران خویش بهترین رفتار را داشته باشند.»

اضافه بر آن‌که برای قضاوت میان دو همسر نمی‌توان شاهدی یافت و برای یافتن حقیقت و مقصر اصلی تحقیق نمود، بسیار دشوار است که رفتار و حرکات آنان در کنترل قانون درآید. اگر مردی از همسرش متنفر شده باشد با هیچ قانون نمی‌توان او را مجبور به تأمین زن و زندگی شیرین با او مجبور کرد. اما البته جلوی ستم بر زن در اصل طلاق یا پس از آن را می‌توان قانوناً گرفت و حاکم شرع می‌تواند مانع طلاق ظالمانه شود و نیز اگر طلاق، مانع ظلم به زن است، حاکم می‌تواند مرد را مجبور به طلاق کند. پس در پاسخ به اینکه اگر زندگی زناشویی دشوار شد چرا حق طلاق به دست زن سپرده نشود؟! اگر حق طلاق را با قوانین دیگر بسنجیم و خصوصیات فطری هر یک از دو همسر را در نظر آوریم معلوم میشود:

اولاً: طلاق برای زن هیچ نوع پیامد مالی به دنبال ندارد و این مرد است که باید هنگام طلاق مهریه را بپردازد، هزینه زندگی زمان عده را بدهد، مسکن زن در آن مدت را تهیه کند و زندگی فرزندان را تا زمان بلوغ و رشد تأمین کند اضافه بر آن‌که اجرت حضانت کودکان و هزینه ازدواج مجدد نیز بر دوش او گذاشته می‌شود بنابراین از عدل و انصاف خارج است که ناخواسته شخصی را به پیامدهای عمل دیگری کیفر کنیم و به زن حق طلاق یکطرفه داده شود.

بالایی برخوردار است و زود از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد و آمار نشان می‌دهد که هرگاه امر طلاق به زن واگذار شده است همانند روم قدیم، برخی از قبایل عرب و برخی از کشورهای غربی،<sup>(۶۱)</sup> شمار فروپاشی خانواده به سرعت رو به فزونی نهاده است.

ثالثاً: در اسلام زن می‌تواند اگر بخواهد از قید زناشویی رها شود در حالی که همسر خواهان ادامه زندگی است به گونه‌ای رضایت او را جلب کند و از او طلاق خلع بگیرد. اضافه بر آن که می‌تواند در عقد زناشویی، وکالت



در طلاق را شرط کند و حق طلاق را بدست آورد.

بنابراین روشن می‌شود که در شرائط طبیعی، بهتر است که عقد زناشویی همانند عقود دیگر تنها با رضایت دو طرف قرارداد منحل نشود؟ زیرا رضایت دو طرف قرارداد در امر طلاق، نادر است و همانند معاملات دیگر نیست. اضافه بر آن که در بیشتر موارد، یکی به قصد ضربه‌زدن به دیگری از انحلال عقد زناشویی خودداری می‌کند و در نتیجه این راه امکان عادی ندارد و فلسفه طلاق زیر سؤال می‌رود.

همچنین اگر دو طرف پیمان زناشویی، موافق با طلاق باشند، اسلام، طلاق را جایز شمرده و این نوع،

می‌شود کاسته می‌شود ولی نمی‌تواند بیش از مهریه، مالی بخواهد.<sup>۱۲۷</sup>  
از آنجا که روابط خانوادگی پراز رمز و راز است و غالباً راهی برای ثبوت ادعای هیچیک از طرفین وجود ندارد از حوزه اختیارات دادگاه بیرون است، در نتیجه اگر حق طلاق، صرفاً به دادگاه داده شده و از شوهر، دریغ شود، دستکم پیامدهای زیر را بدنبال دارد:

- ۱- اسرار اختلاف خانواده، فاش و بیشتر سبب وخامت اوضاع می‌گردد.
- ۲- آینده زن و شوهر معمولاً بسبب تهمت‌هایی که برای رسیدن به مقصود گفته می‌شود خراب می‌شود.
- ۳- درگیریها به خانواده‌های دیگر سرایت می‌کند و دشمنی‌ها و کینه‌های قومی بدنبال دارد.
- ۴- در بیشتر موارد موجب نارضایتی زن و مرد، امور باطنی است که نمی‌توان با اماره و بینه، ثابت نمود و دادگاه در این زمینه کاری از پیش نمی‌برد و نمی‌تواند حجت و علاقه را اجباری کند.  
با این وجود حاکم اسلامی می‌تواند برطبق مصالح و شرایط زمانی و مکانی طلاق را فقط از طریق محاکم قضایی اجازه دهد و مردان را محدود کند.

## نتیجه

- ۱- بهترین راه، همان است که طلاق در شرائط عادی، بدست کسی باشد که بیشترین ثاوان را باید بدهد، اضافه بر آن که در مواقع ضرورت، زن نیز می‌تواند بدان دست یابد.
- ۲- هرچند طلاق به دست مرد سپرده شده ولی چنان‌که پنداشته می‌شود اسلام، مرد را در اعمال این حق، آزاد نشمرده است اضافه بر سفارشهای اخلاقی و وضع حدود و مقررات شکلی بر آن، پیشگیریهای لازم را نموده و از هر عامل بازدارنده‌ای نیز استفاده کرده است.
- ۳- بی‌انصافی است که سوءاستفاده‌های ناجوانمردانه که از قوانین صورت می‌گیرد - و در تمام نظامها نیز این امر ممکن است چون قانون برای همه است و نه موارد استثناء و نادر - به حساب نظام اسلام بگذاریم همانگونه که گفتیم زن مسلمان از آن شکایت دارد که با او طبق قوانین و مقررات اسلامی رفتار نمی‌شود نه آن‌که قوانین خلل داشته باشد بلکه آن‌گونه که شایسته جامعه اسلامی، است قوانین و مقررات اسلامی به‌طور



۴- اینکه امروزه طلاق، ظلمی در حق زن بشمار می آید و عواقب اقتصادی و اوقافاً دردناکی بدنبال دارد همه و همه به جهت آن است که رفتار ما در جامعه بر حسب تشریح قرآنی نیست، احکام اسلام پیاده نمی شود و اگر نظام ما، جامعه ما کاملاً اسلامی باشد هیچ یک از این عواقب نخواهد بود.

### ۳- حق حضانت (تکلیف حضانت)

طرفداران تشابه کامل حقوق زن و مرد - تفکر رایج در غرب - و سازمانهای بین المللی دفاع از حقوق زنان، خواهان برخورداری یکسان زن و مرد از حق حضانت و گاه انحصاری کردن آن برای زنان بوده اند. در این بخش خواهیم دید که حکم حضانت در اسلام نه بی توجهی به مادر و نه امتیاز دادن به پدر است بلکه با توجه به جوانب مختلف نظام خانواده و با نظر به مصالح و حقوق کودک و بلکه با توجه به منافع و حقوق زنان، سازمان یافته است.

#### ۱- واژه شناسی «حق»

کلمه «حق» در فرهنگ اسلامی دارای جایگاه ویژه ای است. که ناشی از استعمال وسیع آن در کلام الله مجید می باشد. در قرآن کریم، حدود ۲۶۰ مرتبه از واژه «الحق» و بیش از پنجاه بار از مشتقات آن استفاده شده است. خداوند، خود را به «الحق» توصیف می کند. (۶۳) ارسال رسلی، (۶۴) نزول کتاب، (۶۵) خلقت زمین و آسمان، (۶۶) وعده او، (۶۷) دعوت او، (۶۸) قولش (۶۹) و سرانجام میزان سنجش همه اعمال (۷۰) «الحق» و «بالحق» است. حق در این موارد، معنای لغوی خود را دارد و به مفهوم نقیض باطل، ثابت و واجب می باشد. در فقه اسلامی، «حق» دارای معنای اصطلاحی خاصی است. گاه آنرا در مقابل «عین» و «منفعت» بکار می برند و زمانی در برابر «حکم» بکار می گیرند.

اموری که در قانون پیش بینی شده اگر افراد مجاز باشند که با اختیار خود، برخی از آنها را تغییر دهند، و قابل اسقاط است، حق گویند. «حق» در این معنی، مقابل «حکم» بکار می رود. (۷۱) همچنین حق، نوعی از مال است که در این صورت مقابل عین، دین، منفعت و انتفاع بکار می رود. (۷۲) ماهیت حق را بعضی، ملکیت ضعیف پنداشته، (۷۳) و عده ای دیگر براین باورند که نوعی سلطه است. گروهی آنرا در دایره احکام، جای

البته صرف‌نظر از اختلاف بر سر حقیقت حق، اینکه حق، دارای آثاری است و به اعتبار همین آثار از دیگر تأسیسات فقهی، متمایز می‌شود جای اشکال نیست. حق در بسیاری از موارد، قابل نقل و انتقال است. بر اثر موت صاحب آن، به ورثه منتقل می‌شود و بر اثر قرارداد، قابل نقل به دیگری است. همچنین اسقاط شدنی است. حال اگر در موردی هیچ یک از این آثار وجود نداشته باشد، نامگذاری به «حق»، بی‌فایده است و آن را باید در زمره احکام، جای داد زیرا احکام به‌صورت جواز با اراده طرف آن قابل اسقاط نیست. مثلاً جواز در معاملات جایز را اگر صدبار هم طرف معامله اسقاط کند، ساقط نمی‌شود و حکم جواز، باقی است.

اسقاط‌پذیری حق، قابل تغییر نیست اما دیگر آثار آنرا می‌توان محدود نمود. در هر حق، سه طرف، قابل تصور است: «ذوالحق»، «من علیه‌الحق» و «مورد حق». اگر صاحب حق، عنصر اساسی «حق» باشد، نقل و انتقال آن به شخص دیگر و یا فردی از عنوان دیگر امکان ندارد.<sup>(۷۶)</sup> هرچند انتقال آن به «من علیه‌الحق»، متصور است که نتیجه آن اسقاط حق است یا اینکه ابتداء صاحب حق، آنرا اسقاط کند.

#### «حق» در فرهنگ غربی

حق در زبان انگلیسی، مرادف «Right» است. در حالت وصفی به معنای راست، درست، صحیح، خوب، شایسته، اخلاقی و ذی‌حق است. در معنای اسمی و اصطلاحی گاهی به معنای «قدرت، امتیاز، اجازه و اختیار و تقاضای ذاتی در یک شخص می‌باشد که مربوط به شخص دیگر است». و در معنای مضیق به مفهوم «منفعت و مالکیت در اموال» است.<sup>(۷۷)</sup> پیرامون ماهیت آن دانشمندان و مکاتب مختلف نظرات گوناگونی ابراز کرده‌اند. عده‌ای مانند لئون دوگی (Lieon dugit) حقوقدان فرانسوی برآنند که تعریف شایسته و بایسته که بتواند پرده از چهره حق بردارد ممکن نیست. مکتب شخصی یا مکتب اراده (la doctrimne de la volanté) از مکاتب پیشتاز در تعریف حق است و «وینشاید» و «ساوینی» از پیشوایان آن هستند، حق را به «قدرت یا نیروی ارادی که قانون به یکی از اشخاص در چارچوب معین می‌دهد» معنی می‌کند.

در مقابل، افرادی چون «ایرینگ» چنین مفهومی را نارسا دانسته و می‌گویند قوانین برای کسانی که اراده

دیوانه و یا اشخاص حقوقی. این افراد براساس «مکتب موضوعی»، حق را «سود یا منفعتی می‌دانند که قانون از آن پشتیبانی می‌کند». این نگرش با آنکه بعدها در نظریه پردازیهای دیگر با انتقاد و خرده‌بینی مواجه شد ولی نسبت به نظریه شخصی، هواداران بیشتری پیدا کرد. در این مکتب، هدف حق، منفعت و سود است. نقدی براین تعریف وارد است چه ولو بپذیریم معیار حق، سود باشد، هر سود و منفعتی، حق

نیست. بدین خاطر مکتب دیگری که به هر دو مدرسه فوق توجه داشت حق را به قدرت و «سود حمایت شده» از طرف قانون، تعریف نمود.<sup>(۷۸)</sup> در این همین راستا «دابن» حق را امتیازی می‌داند که قانون به شخص می‌دهد و از رهگذر قانون از آن حمایت می‌کند.

## ۲- تبعیض

تبعیض هرچند در لغت به معنای جزء جزء کردن، جدا کردن، برخی را بر برخی دیگر ترجیح دادن است و از جهت ارزشی کلمه‌ای است خنثی. اما در عرف دارای معنای منفی و ترجیح بلامرئج شده که در فرهنگ اسلامی نوعی ظلم محسوب می‌شود. در حقوق انگلیس، تبعیض، معادل (Discrimination) است. اصطلاح‌نامه Black's آنرا به معنای «عدم رفتار مساوی در جایی که تمایز عقلایی بین افراد بهره‌مند و افراد محروم نباشد» می‌داند. در تعبیری دیگر آنرا به معنای «رفتار ناعادلانه یا انکار امتیازاتی به اشخاص بخاطر نژاد، سن، جنس، ملیت و مذهب» معنا می‌کند.

«کنوانسیون حذف اشکال تبعیض علیه زنان ۱۹۷۹»<sup>(۷۹)</sup> در ماده یک، تبعیض را بسیار وسیع بکار می‌برد: «تبعیض، عبارت است از هرگونه تمایز (Distinction)، استثناء (Eclusion) و یا محدودیت

(Nalitying) شناسایی، بهره‌مندی، و یا اجرای حقوق بشر و آزادیهای اساسی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مدنی و هر زمینه دیگر در مورد زنان بدون توجه به وضعیت تأهل و براساس تساوی زن و مرد است.»

### ۳- حضانت

حَضَن، حُضُون، حِضَان و حِضَانَت به معنای تربیت، حفظ و صیانت و حمایت است. در کتب لغت به معنای «زیر بال گرفتن پرنده، تخمهای خود را برای اینکه جوجه درآید» آمده زیرا این عمل پرنده نوعی حفظ و صیانت محسوب می‌شود. و اگر از «زیر بغل تا پهلوی» را حِضَن گویند به همین خاطر است که حفاظت توسط این قسمت بدن به عمل می‌آید.

#### حضانت در اصطلاح فقهی

«مسالك» و «قواعد الاحكام» حضانت را چنین تعریف نموده‌اند:

ولایة وسلطنة على تربية الطفل وما يتعلق بها من مصلحة حفظه وجعله في سريره وكحله وتنظيفه  
وغسل خرقه وثيابه ونحو ذلك (۸۰)

یعنی «حضانت، عبارت است از ولایت و سلطه بر تربیت طفل و امور متعلق به آن مانند نگهداری، خوابانیدن، سرمه به چشم او کشیدن، نظافت، شستن لباس و غیره است.»

همانطور که از تعریف پیداست «حضانت»، با «ولایت بر کودک» که مربوط اموال و حقوق مالی است، فرق دارد. همچنین حضانت، شامل شیر دادن به طفل توسط مادر نیست.

مصالح کودک و تربیت و حفظ او در جامعه، ملاک است. این توجه به امور کودک منحصر در حقوق اسلامی نیست، بلکه دانشمندان غیرمسلمان نیز بدان اذعان دارند. «کانت» فقط کودک را صاحب حق می‌داند:

«کودک، انسانی است که بدون اراده خود بدنیا می‌آید، پس در برابر تمام کسانی که زندگی را بر وی تحمیل کرده‌اند، حق دارد.» (۸۱)

و یا «توماس هابز» بر این اعتقاد است که تسلط والدین بر کودک ناشی از تکالیف آنان در برابر فرزند است:



کودک ضعیف و ناتوان است از وی پرستاری و نگهداری کنند. تکلیف پدر و مادر و حق طفل است تا عقل او به بلوغ نرسیده او را از خوب و بد آگاه سازند. در کارهایش راهنمای او باشند. زیرا خداوند به بشر عقل داده است تا رهبر اعمال او باشد و آزادی بدو داده است تا از عقل پیروی کند. اما چون کودک عقل کافی ندارد که راهنمای او باشد اراده‌ای هم از خود نخواهد داشت. آنکس که از جانب او می‌اندیشد باید از جانب او اراده هم کند.<sup>(۸۲)</sup>

در فقه نیز احکام حضانت در راستای مصالح کودک است.

### الف: توجه به تغذیه کودک

مادر در مدت شیرخواری طفل در حضانت وی اولویت دارد.<sup>(۸۳)</sup> این نظر بین فقیهان، اجماعی است<sup>(۸۴)</sup> و روایاتی نیز بر آن دلالت دارد.<sup>(۸۵)</sup> حکم حضانت و شیر دادن یکی نیست. حضانت در مدت شیر دادن، حق مادر است چه خود او طفل را شیر دهد و یا نه. همچنین داشتن حق حضانت مادر در مدت شیرخواری، منافاتی با گرفتن اجرت بر شیر دادن نیز ندارد.

### ب: توجه به اخلاق و عقاید کودک

زمان طفولیت کودک، دوره حساسی است که وی با عقاید و اخلاق آشنا می‌شود. اولین رفتاری که در ذهن وی نقش می‌بندد، رفتار والدین او است. در این دوره او خود را برای حضور در جامعه آماده می‌کند. اگر از پدر و مادر، یکی مسلمان و دیگر غیرمسلمان است، حق حضانت وی با فرد مسلمان است گرچه مادر باشد. همچنین توجه به مسایل تربیتی کودک در تعیین صاحب حق حضانت مؤثر است. وابستگی دختر به مادر بیشتر و مادر به اصول تربیتی دختر، آشنا تر است. به همین جهت، فقیهان با استناد به دلایل روایی، اجماع دارند که دوره حضانت مادر نسبت به دختر، بیشتر از پسر است. نکته دیگری که در تربیت طفل، مورد توجه فقیهان قرار گرفته، اخلاق و رفتار والدین است. بدین جهت یکی از شرایط حضانت را عدم فسق دانسته‌اند. «صاحب جواهر» هرچند این شرط را خلاف ادله می‌داند ولی امین بودن پدر و مادر را شرط می‌داند. وی معتقد است ادله حضانت موردی را که پدر یا مادر امین بر طفل نیستند شامل نمی‌شود.<sup>(۸۶)</sup>



تعدی و یا تفریط کنند، حق آنان ساقط و طرف دیگر دارای حق خواهد شد.

قانون مدنی نیز به این مهم توجه داشته است و در ماده ۱۱۷۲ مقرر می‌دارد:

«هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت او است صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد محکمه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای مدعی‌العموم هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند.»

حتی عده‌ای دیگر پا را از این فراتر نهاده و گفته‌اند:

اگر پدر به مسافرت رود حق حضانت به مادر منتقل می‌شود و اگر مادر به مسافرت رود، اگر از روستا به شهر باشد در حق حضانت احق است و اگر از شهر به روستا مهاجرت کند پدر احق است. زیرا در روستا امکانات تعلیم کمتر است و این امر موجب ضرر و زیان به طفل است.

البته هرچند این سخن با اطلاق روایات سازگاری ندارد.<sup>(۸۷)</sup> اما نشان دهنده توجه به مسایل تعلیم و تربیت طفل است.

### ج: توجه به سلامت جسمانی کودک

در حضانت باید سلامت جسمانی طفل را در نظر گرفت و اجرای حضانت، موجب صدمه به سلامت جسمانی کودک نشود. بدین خاطر بعضی از فقیهان، یکی از شرایط حق حضانت را نداشتن امراض مسری قرار داده‌اند.<sup>(۸۸)</sup> اما باید به فرق و تمایز بین «داشتن حق» و «اجرای حق» توجه کرد. داشتن امراض مسری که موجب ضرر طفل می‌شود، وظیفه پدر و مادر را در مورد حضانت ساقط نمی‌کند بلکه اجرای آن موجب ضرر است و لذا پدر یا مادر، مباشرت خود را در حضانت از دست داده ولی اختیار خود را از دست نمی‌دهند. آنان برای اجرای وظیفه خود می‌توانند از کمک دیگری استفاده کنند.

### د: توجه به توان سرپرست

اجرای تکلیف، مستلزم داشتن توان مناسب تکلیف است. بنابراین سرپرست کودک می‌بایست قادر به انجام وظایف خود باشد. بدین سبب، شخص دیوانه، چه پدر باشد و یا مادر، دارای حق حضانت نیست.



هرحال این سخن که دیوانه نمی‌تواند به صورت مباشرت، امر حفظ و تربیت را دارا باشد، پسندیده است. همچنین در صورتی که پدر و یا مادر دارای بیماری مزمنی باشند که قادر به انجام وظیفه خویش نباشند، این احتمال که حق حضانت را از دست دهند، می‌باشد با اینکه در این صورت نیز با توجه به اطلاق ادله حق حضانت، ثابت و مرحله اجرای آنرا می‌توان به دیگری واگذار کرد.

### ماهیت حقوقی "حضانت"

گفتیم که حق، آثاری دارد. همچون قابلیت نقل و انتقال و اسقاط. حال باید دید آیا حضانت نیز چنین آثاری دارد یا خیر؟ صاحب جواهر در مورد حضانت مادر می‌نویسد:

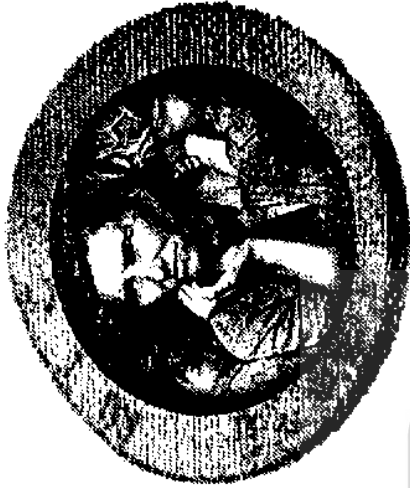
وی می‌تواند حضانت خود را اسقاط کند و یا اجرت مطالبه کند، اما اگر پدر هم بخواهد حق خود را اسقاط کند چنین اختیاری ندارد و بر آن اجبار می‌شود. (۸۹)

مسأله دیگری که در کتب فقهی (۹۰) می‌تواند بعنوان تأیید حق بودن حضانت، مورد استناد قرار گیرد آنست که در طلاق خلع، فقیهان و قانون مدنی بر این اعتقادند که:

«زن بواسطه کراهتی که از شوهر دارد در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد طلاق بگیرد اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد». (۹۱)

پس روشن می‌شود که قابل نقل نیز می‌باشد. اما افکار عمومی

می‌گیرد و گاه چهره مثبت. زن می‌تواند به عنوان مال در طلاق خلع، حضانت خود را به شوهر دهد و گاه چهره منفی دارد مانند اینکه به عنوان مال در طلاق خلع، حضانت را قبول کند. پس حضانت دارای دو چهره است. هم می‌تواند امتیاز باشد و هم مشقت و زحمت.



البته این احکام، دلیل بر «حق» بودن حضانت نمی‌شود. زیرا تکلیف و احکام که در مقابل حق، قرار دارند و می‌بایست توسط شخص انجام شده و قابل نقل و انتقال و اسقاط نیستند، به دو قسم تقسیم می‌شوند. دسته‌ای می‌بایست بصورت مباشرت از طرف مکلف، انجام شوند مانند بسیاری از عبادات که غرض از آنها کمال شخصی فرد است و دسته‌ای دیگر می‌توانند بصورت «تسبیب» و «غیرمستقیم» نیز انجام گیرند و افعالی هستند که غرض از آنها تحقق خود آنها است. در کتب فقهی این مسأله را در موارد متعدّد مانند وکالت، حج، جهاد، طهارت، ... بیان داشته و بحث مفصل آن در کتب «وکالت»، تحت عنوان امور قابل نیابت آمده است. بنابراین درحضانت، آنچه اهمیت دارد تأمین مصالح کودک است که وظیفه پدر و مادر می‌باشد. اما این عمل قابل نیابت است و آنان می‌توانند به دیگری واگذار کنند تا تحت نظر آنها امور طفل را سامان دهد. بنابراین اگر پدر، حضانت را در مقابل مالی، به مادر واگذار کند و یا بالعکس، دلیل بر انتقال نیست، بلکه با توجه به نیابت و انجام غیرمستقیم عمل هم قابل



«هیچیک از ابوبین حق ندارد در مدتی که حضانت طفل به عهده آنها است از نگاهداری او امتناع کند. در صورت امتناع یکی از ابوبین حاکم باید به تقاضای دیگری یا تقاضای قیم یا یکی از اقربا و یا به تقاضای مدعی‌العموم نگاهداری طفل را به هر یک از ابوبین که حضانت به عهده او است الزام کند و در صورتی که الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت را به خرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد به خرج مادر تأمین کند.»

اما در ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی آمده است: «نگاهداری اطفال، هم حق و هم تکلیف ابوبین است.» این ماده در ظاهر، ماهیت حضانت را اختلاط بین حق و تکلیف می‌داند اما حقوقدانان اشاره کرده‌اند که کلمه «حق» در قانون، گاه در معنای «قدرتی که از طرف قانون به شخصی داده شده»<sup>(۹۲)</sup> نیز بکار می‌رود. در فقه در همین معنا کلمه سلطه بکار می‌رود.<sup>(۹۳)</sup> یکی از معاصران می‌نویسد:

«اینکه در تعبیر ماده ۱۱۶۸ ق.م.ا.م می‌کند «نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابوبین است.» نباید پنداشت که نویسندگان دچار تناقض‌گویی شده‌اند. نگهداری از کودک در زمره تکالیف پدر و مادر است ولی چون اجرای هر تکلیف مستلزم داشتن اختیار است پدر و مادر حق دارند تا آنچه را به عهده دارند انجام دهند و از کودک و سایرین بخواهند مانع اجرای وظیفه آنان نشوند و به لوازیم آن گردن نهند.»<sup>(۹۴)</sup>

این تفسیر از حضانت، قابل تطبیق با مفاهیم «حق» در مکاتب مختلف نیست. براساس مکتب اراده یا شخصی (la doctrine de la volenté)، حضانت، قدرت و نیروی ارادی نیست زیرا عمل ارادی، قابل ترک است حال آنکه حضانت، قابل ترک نیست. در مکتب موضوعی نیز نمی‌توان حضانت را حق نامید زیرا اساس این مکتب در شناخت حق، داشتن سود است حال آنکه حضانت همیشه اینگونه نیست و در موارد زیادی حتی چهره منفی بخود می‌گیرد مشقات و مسؤولیتهای آن نمایان می‌شود. همین توجیه در مکتب مختلط نیز وجود دارد و نمی‌توان حضانت را براساس آن به‌طور مطلق، «حق» قلمداد کرد. همچنین بنا به دیدگاه «دابن» حق که امتیازی است که قانون به شخص می‌دهد و از رهگذر قانون از آن حمایت می‌کند، قابل تطبیق بر



اول، ممکن است امتیاز تلقی شود اما مسؤولیتها و مشقات آن را نیز نباید از نظر دور داشت و در این حالت ممکن است سلب آن، امتیاز محسوب شود. این همان نکته‌ای است که فقها در طلاق «خلع» به آن توجه داشته‌اند. نتیجه اینکه در حضانت آنچه مورد توجه است مصالح و منافع کودک است و اگر بخواهیم در این میان کسی را صاحب امتیاز بدانیم، در درجه اول، کودک است و این نکته تا حدودی در «اعلامیه حقوق کودک»، مصوب ۱۹۵۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، «اعلامیه حقوق روانی کودک» و انجمن بین‌المللی روان‌شناسان و «پیمان جهانی حقوق کودک» مصوب ۱۹۸۹ مورد توجه قرار گرفته و در همه اینها، شؤون مختلف حضانت، در زمره «حقوق کودک» قلمداد شده است.

### نقش والدین در حضانت

حضانت، توجه به امور کودک و وظیفه‌ای سنگینی در مقابل او است. قوانین اسلامی جهت حسن اجرای آن به همه جوانب مسأله توجه کرده نه فقط یک جنبه آن.

اگر تفاوت وظیفه میان زن و مرد پیدا می‌شود بخاطر بی‌توجهی و کم ارزش دادن به نقش هیچیک از پدر و مادر نیست. کسانی گمان کرده‌اند انتقال حق حضانت پس از مدتی از زن به مرد، بی‌توجهی به عاطفه مادر است.<sup>(۹۵)</sup> این همان یک‌سونگری و توجه به عاطفه به تنهایی بدون ملاحظات حقوقی و واقعی دیگر است. شاید فراموش شده است که اینجا سخن از مصالح و حقوق فرزند نیز در میان است نه تنها ارضای عاطفه مادر. اگرچه اسلام و روایات منقول از معصومین (ع) به این جنبه کاملاً توجه کرده‌اند و در تمام مذاهب اسلامی حق حضانت را تا دو و هفت سالگی از آن مادر دانسته‌اند. هرچند اگر مادر در قید حیات نباشد، مذاهب عامه حضانت را به عهده مادر<sup>(۹۶)</sup> و فقهای شیعه به عهده پدر دانسته‌اند.<sup>(۹۷)</sup> این حکم با مصالح کودک سازگار و با حس عاطفی مادر موافق است که مصالح فرزند خود را خواهان است. ضمن آنکه حضانت پدر، با ارضاء عواطف مادر و حق ملاقات مادر و فرزند و ارضاء عاطفه مادی، هرگز منافات ندارد.

سخن دیگر بر سر مدت حضانت است. حنفیان پایان دوره حضانت را در دختران، هفت سال و در پسران، نه سال می‌دانند. پیروان مکتب شافعی مدتی معین نمی‌کنند و انتهای آنرا سن تمییز فرزند دانسته‌اند و بعد

فقهای شیعه ضمن اتفاق بر اینکه در مدت دو سال، مادر نسبت به دختر و پسر، سزوارتر است، پیرامون بیش از آن، نظرات گوناگونی داده‌اند:

نظریه اول: شیخ در نهاییه و ابن‌ادریس و ابن‌بزّاج و عده‌ای دیگر بر این باورند که بعد از دو سال، حق حضانت پسر با پدر و حق حضانت دختر تا هفت سالگی با مادر است. (۹۹) (قانون مدنی ماده ۱۱۶۹).

نظریه دوم: شیخ مفید و سلّار، حق حضانت مادر را تا نه سالگی می‌دانند. (۱۰۰)

نظریه سوم: مادر تا وقتی از دواج نکرده، اولویت دارد. این سخن دیدگاه شیخ مفید است. (۱۰۱)

نظریه چهارم: مادر نسبت به دختر اولویت دارد تا وقتی از دواج نکرده است. در مورد پسر تا هفت سالگی، مسئولیت با مادر است. این نظر مربوط به ابن‌جنید و شیخ در خلاف است. (۱۰۲)

نظریه پنجم: بعد از طلاق اگر پیرامون حضانت بین والدین اختلاف باشد، پدر سزوارتر است و اگر اختلاف نباشد مادر تا هفت سالگی بر دختر و پسر، حق حضانت دارد. (۱۰۳)

علت اصلی اختلاف، روایات متعددی است که پیرامون حضانت وارد شده و هر گروه بین روایات، به گونه‌ای جمع کرده است. نظریه دوم که از شیخ مفید، نقل شده به گفته صاحب حدائق، اخبارشناس بزرگ، در حدیثی وارد نشده وی احتمال می‌دهد روایتی در دست ایشان بوده که به دست ما نرسیده است. (۱۰۴)

احتمال دیگر این است که روایاتی که در مورد هفت سالگی وارد شده است، بخاطر شباهت کلمه «سبع» و «تسع» با هم اشتباه شده باشد. اما قول چهارم که مادر نسبت به دختر، اولی است تا وقتی از دواج نکرده است و نسبت به پسر تا هفت سالگی حق حضانت دارد نیز دلیل کافی ندارد و ابن‌ادریس در رد آن بگونه‌ای سخن می‌گوید که صاحب حدائق با اینکه نظر علمی وی را می‌پذیرد ولی از نحوه بیان او انتقاد می‌کند. (۱۰۵)

نظر دیگر، دیدگاه صدوق (ره) است مبنی بر اینکه مادر تا از دواج نکرده، حق حضانت دارد. این دیدگاه با دیگر روایات، تعارض دارد و باید شیوه‌ای در جمع آنها جستجو کرد. روایات، در این مورد در باب ۸۱ از ابواب احکام اولاد کتاب وسائل‌الشیعه ذکر شده است. در تعدادی از این روایات، حضانت تا دو سال را مربوط به مادر

دو نظر در جمع بین روایات آمده است. مشهور فقهاء و قانون مدنی ایران این است که:

«حضانت پسر بعد از دو سال و حضانت دختر بعد از هفت سال را به عهده پدر قرار داده‌اند.»

جمع دیگر، روش صاحب حدایق است. ایشان بر این باور است که اگر نزاع بین پدر و مادر نباشد حضانت فرزند، اعم از پسر و دختر، به عهده مادر است و اگر نزاع باشد، حضانت بعد از دو سال به عهده پدر است. (۱۰۶) اما با توجه به روایات، شاهد قوی بر این جمع وجود ندارد.

بهترین نظر، همان نظر مشهور است که قانون مدنی نیز از آن تبعیت کرده است. در اینجا به مسأله تبعیض در حکم توجه کنیم. «کنوانسیون حذف تبعیض علیه زنان»، خواستار همانندسازی تمام احکام، تکالیف و حقوق زن و مرد شده است. تفسیر کنوانسیون از تبعیض، هرگونه تمایز (Distinction)، استثناء (Eaclusion) و یا محدودیت (Restrictiun) است و اختلاف حکم در حضانت بنابر تعریف کنوانسیون، از مصادیق تمایز است. کنوانسیون، هرگونه تبعیض را منفی می‌داند حال آنکه هر اختلاف حکمی، به معنای تبعیض نامشروع نیست. آنچه ظلم تلقی شود، ناشایست است. در تطبیق ظلم بر «اختلاف در حکم»، به دوگونه احکام دست می‌یابیم که بعضی اختلاف‌ها، ظلم تلقی می‌شود و بعضی عین عدل است. اسلام با توجه به مصالح مختلف، توان افراد و پیوستگی تأسیسات خود احکامی را بیان می‌کند. در حضانت، آنچه از دوش زنان برداشته شده وظایف و مشقات اداره معاش کودک، تعلیم، تربیت، حفاظت و مسؤولیتهای ناشی از آن است و الا از جهت عاطفی، همه فقهاء معتقدند که فرزند، حق ملاقات و در کنار مادر بودن را دارا است. این تأسیس فقهی با سایر تأسیسات نیز همخوانی دارد که یکی از آنها طلاق است. در شرائط عادی، اختیار طلاق در نهایت بدست زوج است لذا دادن حضانت فرزندان و مسؤولیت سنگین حفظ و نگهداری آنان بر دوش مرد، یکی از راههای محدود کردن طلاق است تا مردان بسادگی زنان را طلاق ندهند. اگر زوجی مطمئن شود که بعد از طلاق، وظیفه نگهداری کودکان و مسؤولیتهای ناشی از آن به راحتی به عهده مادر قرار می‌گیرد و او بار دیگر به ایام مجردی و آزادی از قیود مسؤولیت برمی‌گردد به راحتی می‌تواند پیرامون جدائی، تصمیم گیرد. اما اگر وظایف سنگینی به عهده وی

نکته دیگر، توجه به موارد سقوط و شرایط تحقق «حق حضانت» برای هر یک از پدر و مادر است. آنچه اسلام پی‌ریزی کرده، توجه به زندگی کودک است و لذا برای صاحبان حق، شرایط و قیودی را قرار داده که اگر از آنها تخلف شود، حق خودبخود ساقط می‌شود. البته احراز این شرایط و قیود باید برای دادگاه، مسلم شود تا بتواند حکمی صادر کند. لذا بیان پرونده‌های دادگاه در روزنامه‌ها و مجلات بدون تحلیل حقوقی دقیق در جهت بهره‌برداری تبلیغاتی کاملاً ناصحیح است.

تذکر دیگر اینکه سوء استفاده از حق و برداشت ناصحیح از آن و بکارگیری انجام تکلیف به منظور اضرار به دیگری در هر نظام حقوقی وجود دارد. آنچه در این راستا مهم است تبیین روشن و اجرای خوب است که می‌تواند از سوء استفاده‌ها جلوگیری کند و نه تغییر در احکام.

### وظیفه مدنی مسئولان "حضانت"

توضیح دادیم که حق حضانت، بیشتر، بار مسئولیت است تا حق. اکنون به این بحث می‌پردازیم که اگر از ناحیه کودک، ضرری به غیر وارد شود چه کسی باید خسارت وارده را جبران کند؟ ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی: «هرگاه صغیر یا مجنون یا غیررشید باعث ضرر شود ضامن است». این حکم ناشی از قاعده اطلاق و مبتنی بر این روایت است که من اتلف مال الغير فهو له ضامن. اطلاق این روایت، صغیر و غیررشید را شامل می‌شود.

اما در ماده هفت قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۹ می‌خوانیم:

«کسی که نگاهداری یا مواظبت مجنون یا صغیر قانوناً یا بر قرارداد به عهده او باشد در صورت تقصیر در نگاهداری یا مواظبت مسئول زیان وارده از ناحیه مجنون یا صغیر می‌باشد و اگر استطاعت جبران تمام یا قسمتی از زیان وارده را نداشته باشد از مال مجنون یا صغیر زیان جبران خواهد شد و در هر صورت جبران زیان باید به نحوی صورت گیرد که موجب عسرت و تنگدستی جبران کننده زیان نباشد.»

هرچند بین دو ماده فوق، تعارض وجود دارد ولی در رفع آن می‌توان گفت ماده هفت مسئولیت مدنی



به وی شود در این حالت از باب آقوی بودن سبب از مباشر باید حکم به مسؤولیت وی نمود. این سخن تعارض صدر ماده هفت را با ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی حل خواهد کرد. اما ذیل ماده هفت مطالبی بیان می‌کند که با این جمع چندان سازگاری ندارد.

مسئولیت جبران مالی خساراتی که کودک وارد کرده نیز، کار کسی را که حق حضانت برعهده اوست. مشکل می‌کند و پدر، راحت‌تر می‌تواند تحمل خسارت کند تا مادر، بویژه که مسئولیت مالی با پدر است و زن را از این تکلیف معاف کردن، بنفع زن می‌باشد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



- ۱- انتونی کیونز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، ص ۱۸.
- ۲- سوره اعراف، آیه: ۱۸۹
- ۳- قرآن کریم ۲۴ مورد به برابری زن و مرد در عقیده و ایمان اشاره دارد از جمله سوره بروج، آیه: ۱۰ و سوره احزاب، آیه: ۳۶ و ۵۸ و سوره متحنه، آیه: ۱۰
- ۴- سوره نساء، آیه: ۱۲۴ و نمونه‌های دیگر از سوره نحل، آیه: ۹۷ و آل عمران، آیه: ۱۹۵
- ۵- سوره نساء، آیه: ۳۲
- ۶- وسائل الشیعه مکتبه اسلامیة ج ۱۸ ص (۱۴-۱۳) سنن ابن ماجه، دارالفکر، ج ۱، ص ۸۱
- ۷- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹۵ و ج ۱۵، ص ۴- صحیح مسلم بشرح نووی، داراحیاء التراث، بیروت، ج ۹، ص ۲۱۱
- ۸- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۰۳- فتح الباری، دارالفکر، بیروت، ج ۹، ص ۱۶۴
- ۹- سوره نساء، آیه: ۷
- ۱۰- ماذا عن المرأة، نورالذین عتر، دارالفکر، ۱۹۹۸، ص ۱۳۵-۱۱۸
- ۱۱- A/Conf (94/CW/CRP.I) Ada.I. 24 joly 1980
- ۱۲- طلاق، ساروخانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۰
- ۱۳- حقوق زن در اسلام و اروپا، حسن صدر، ص ۱۵
- ۱۴- مبادی القانون الروماني، محمد عبدالمنعم بدر عبدالمنعم البیدراوی.
- ۱۵- المدخل للعلوم القانونیه، سلیمان مرقس، ص ۲۳۸
- ۱۶- المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج ۴، ص ۳۳۴
- ۱۷- گوستاولن، حضارة العرب، ترجمه عربی: عادل زعیترا، ص ۴۷۴
- ۱۸- سوره نساء، آیه: ۱۸
- ۱۹- نظام الاسره، رافعی، ص ۲۲۷
- ۲۰- سوره نساء، آیه: ۱۲
- ۲۱- سوره نساء، آیه: ۱۱
- ۲۲- سوره نساء، آیه: ۱۱
- ۲۳- مادر به فرض ارث می‌برد و پدر به قرابت، بنابراین هرگاه مادر حاجب نداشته باشد و برای میت جز پدر و مادر و شوهر وارثی دیگر نباشد سهم مادر از پدر بیشتر است زیرا نصف مال از آن شوهر است و ثلث مال، مادر به فرض می‌برد و مابقی به پدر می‌رسد.
- ۲۴- المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبائی، ج ۴، ص ۲۱۸
- ۲۵- سوره نساء، آیه: ۱۲
- ۲۶- المرأة العربیه، والمجتمع التقليدي المتخلف، سلوی مخاش، ص ۳۱

- ۲۷- بحار الانوار، مجلسی، کتاب الاجتماع، ج ۱۰، ص ۲۱۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۳۶ و ۴۳۷
- ۲۸- نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری و المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۸ - ۱۹۹
- ۲۹- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۸ - ۱۹۹
- ۳۰- تجدید تفکر دینی در اسلام، محمد اقبال، ص ۱۸۶
- ۳۱- نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری.
- ۳۲- تجدید تفکر دینی، محمد اقبال، ص ۱۹۶
- ۳۳- ارث، کاتوزیان، ص ۵۶ و ۵۵، نشر دادگستر.
- ۳۴- المرأة فی الفکر الاسلامی، باجوری، ج ۲، ص ۱۴۰ - ارث، کاتوزیان، ص ۲۰۶ - قواعد مربوط به ارث زن صریح است و رویه قضایی و اندیشه‌های حقوقی توان تحول در این زمینه را ندارد.
- ۳۵- جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری ج ۴ ص ۱۸۵ المیزان فی تفسیر القرآن طباطبایی ج ۴ ص ۲۱۸.
- ۳۶- اسلام والمرأة المعاصرة، محمد البهی انحولی، ص (۲۰۵-۲۰۱) - ارث، کاتوزیان، ص ۲۰۶ و ۲۰۵.
- ۳۷- ارث، کاتوزیان، ص ۲۰۵ و ۵۶
- ۳۸- سوره بقره، آیه: ۱۸۷
- ۳۹- سوره بقره، آیه: ۲۲۸
- ۴۰- الاسلام عقیده و شریعه، ص ۱۵۴
- ۴۱- فرهنگ جامع فارسی (انندراج)، لغت‌نامه دهخدا، واژه طلاق.
- ۴۲- ابن منظور، لسان العرب، ماده طلق.
- ۴۳- شیخ طوسی، خلاف، ج ۲، ص ۹۸
- ۴۴- نظام الاسره عند المسلمين والمسیحیین، مصطفی رافی، دارالکتاب، بیروت، ص ۱۲۲ - حقوق مدنی (خانواده)، کاتوزیان، شرکت انتشار، تهران، ص ۲۷۹ و ۲۷۷
- ۴۵- حقوق امرأه بین الاسلام والدیانات الاخری، محمود عبدالحمید، مکتبه مدبولی، قاهره، ص ۲۰۷
- ۴۶- قانون العراقی القدییم، صبیح مسکونی، ص ۳۲۰
- ۴۷- حقوق المرأة بین الاسلام والدیانات الاخری، ص ۲۰۷
- ۴۸- فلسفه نظام الاسره، احمد کیسی، ص ۱۹۳
- ۴۹- الطلاق، زلمی، مطبعه عانی، بغداد، ص ۴۹
- ۵۰- حقوق المرأة بین الاسلام والدیانات الاخری، محمود عبدالحمید، المدخل للمعلوم القانونیه، سلیمان مرقس، ص ۲۳۸
- ۵۱- نظام الاسره عند المسلمين والمسیحیین، مصطفی رافی.
- ۵۲- نظام الطلاق فی الاسلام، جعفر سبحانی، ص ۸





۵۵. وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب دهم.

۵۶. سوره طلاق، آیه: ۱

۵۷. سوره نساء، آیه: ۱۹

۵۸. سوره نساء، آیه: ۳۴

۵۹. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۴۲۵ و ۴۳۴

۶۰. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۴۳۷

۶۱. الطلاق، زلمی، ص ۱۰۴ و ۱۴. ماذا عن المرأة، نورالدین عتر، ص ۱۶۴ و ۱۶۰

۶۲. حقوق مدنی خانواده، کاتوزیان، ج ۱، ص ۴۵۶ و ۴۵۰ (درباره ماهیت طلاق خلع و مبارات و عقد یا ایقاع بودن آن مراجعه شود).

۶۳. فذلکم الله ربکم الحق، سوره یونس، آیه: ۳۲

۶۴. انا ارسلناک بالحق، سوره بقره، آیه: ۱۱۹

۶۵. نزل الکتاب بالحق، سوره بقره، آیه: ۱۷۶

۶۶. هو الذی خلق السموات والارض بالحق، سوره انعام، آیه: ۷۳

۶۷. ان وعد الله حق، سوره یونس، آیه: ۵۵

۶۸. له دعوة الحق، سوره رعد، آیه: ۱۴

۶۹. والله یقول الحق، سوره احزاب، آیه: ۴

۷۰. والوزن یومئذ الحق، سوره اعراف، آیه: ۷

۷۱. محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ماده حق.

۷۲. سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، حاشیه بر مکاسب، قسمت خیارات، ص ۱، چاپ سنگی.

۷۳. سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، حاشیه بر مکاسب، قسمت خیارات، ص ۱، چاپ سنگی.

۷۴. سیدابوالقاسم خویی، مصباح الفقاهة.

۷۵. امام خمینی علیه السلام، کتاب البیع.

۷۶. سیدمحمدکاظم یزدی، حاشیه بر مکاسب، قسمت بیع، ص ۵۶

۷۷. black's law Dictionary

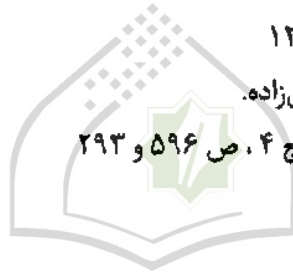
۷۸. همان.

۷۹. Convention on the Elimination of all forms of Discrimination against women 1979

۸۰. جواهرالکلام، ج ۳۱، ص ۳۸۲

۸۱. ناصر کاتوزیان، حقوق خانواده، ج ۲، ص ۱۲۷، نقل از کابونیه، ج ۱، ش ۲۱۴

- ۸۴- همان.
- ۸۵- وسایل الشیعه، احکام اولاد.
- ۸۶- جواهرالکلام، ج ۳۱، ص ۲۸۹
- ۸۷- جواهرالکلام، ج ۳۱، ص ۲۸۸
- ۸۸- همان.
- ۸۹- جواهرالکلام، ج ۳۱، ص ۲۸۴
- ۹۰- جواهرالکلام، ج ۲۳، ص ۳۰ و الفقه علی مذاهب الخمسه، محمدجواد مغنیه، ص ۳۸۲
- ۹۱- قانون مدنی، ماده ۱۱۴۶
- ۹۲- محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ماده حق.
- ۹۳- همان.
- ۹۴- دکترناصر کاتوزیان، حقوق خانواده، ج ۲، ص ۱۲۹
- ۹۵- جامعه سالم، شماره ۳۰، ص ۶۲، سعید محسن زاده.
- ۹۶- عبدالرحمن الجزیری، الفقه علی مذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۵۹۶ و ۲۹۳
- ۹۷- جواهرالکلام، ج ۳۱، ص ۲۹۳
- ۹۸- الفقه علی مذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۵۹۹
- ۹۹- حدائق الناظره، ج ۲۵، ص ۸۸
- ۱۰۰- همان.
- ۱۰۱- همان.
- ۱۰۲- همان.
- ۱۰۳- همان.
- ۱۰۴- همان.
- ۱۰۵- همان.
- ۱۰۶- همان.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی